

«حزب سازش ناپذیر ضدحزب» حفظ کنند.

حزب سوسیال دموکرات، حزبی که به نظر سبزه‌ها عملاً باحزب محافظه‌کار اتحادیه دموکراتیک مسیحی فرقی ندارد، نیز در آغاز کار خود بایک چهره مشکلی روبرو بود. بررسی وردیابی تحولات حزب سوسیال دموکرات در سالهای ۱۹۱۴ - ۱۸۹۰ یعنی دوره‌ای که حزب مزبور برنامه‌های مارکسیست خود را بمنظور بقای سیاسی تغییر داد، روشن‌گر وضعیتی است که سبزه‌ها مکتب در برابر خود برای باقی ماندن در صحنه سیاست آلمان با آن روبرو شوند.

ایدئولوژی و برنامه حزب

برنامه حزب سبزه‌ها که در سال ۱۹۸۳ تدوین گردید خلاصه‌ای از برنامه اصلی آنها را ارائه می‌کند. در برنامه مزبور سبزه‌ها از وضعیت وخیم اقتصاد آلمان، محیط زیست، امور خارجی، و سیاست‌های دفاعی اظهار تاسف و نگرانی نموده و خواستار اصلاحاتی در جهت بهبودی اوضاع می‌باشند. با توجه به طیف

بنیادگرایی یا واقع‌گرایی: آینده جنبش سبز در صحنه سیاست آلمان غربی

CATHERINE B. SEV CENKO

نویسنده:

THE FLETCHER FORUM, VOLUME 10 NUMBER 1, WINTER 1986

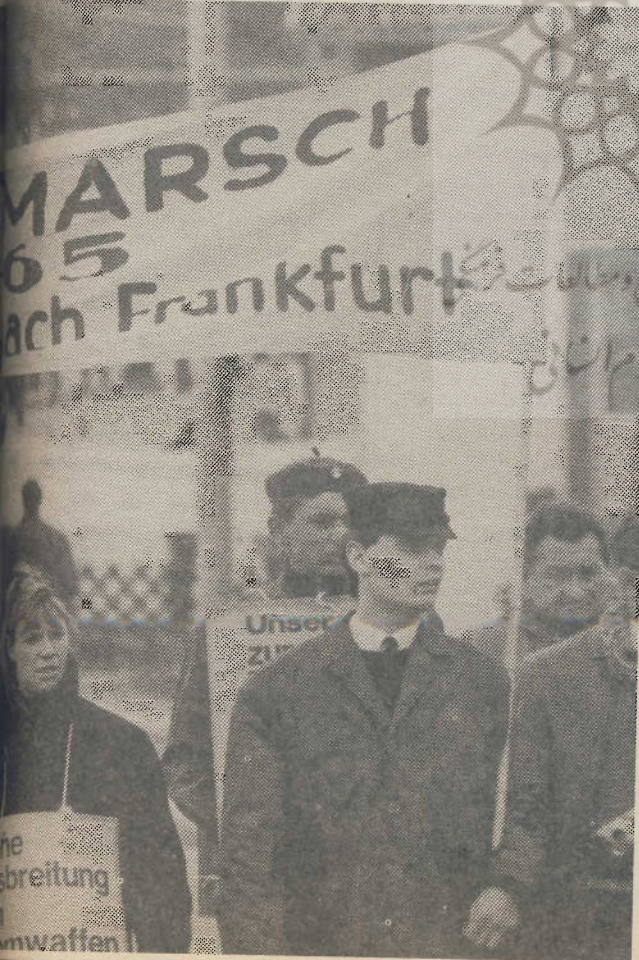
منبع:

مقدمه

حزب «سبزه‌ها» اولین بار در اواخر دهه ۱۹۷۰ در صحنه سیاست آلمان غربی ظهور کرد و پیشرفت‌هایی بعدی آن در جهت احراز مقام برجسته ملی سریع بود. در اکتبر ۱۹۷۹ نامزدهای پیشنهادی آنها بایست آوردن ۵ درصد آرا برای لازم برای وارد شدن در دولت، توانستند به پارلمان «بِرلین» راه یابند. در بهار سال بعد این حزب موفق گردید ۶ کرسی را در پارلمان «بادن-وورتمبرگ» اشغال کند. و علی‌رغم بدست آوردن رقم ناچیز ۱/۵ درصد از آراء در انتخابات ملی سال ۱۹۸۰، توانستند تا ماه ژوئن ۱۹۸۲ در حکومت‌های محلی برلین غربی، لورساکسن و هامبورگ سمت‌هایی را اشغال نمایند. پس از سقوط حکومت ملی تحت رهبری هلموت اشمیت، هلموت کهل رهبر حزب اتحادیه دموکراتیک مسیحی بمنظور تحکیم قدرت این حزب در ماه مارس ۱۹۸۳ درخواست برگزاری انتخابات رانمود. در این انتخابات حزب سبزه‌ها با تحصیل ۵/۶ درصد از آراء عمومی موفق گردید ۲۶ کرسی را در پارلمان آلمان غربی به دست آورد.

بعد از این انتخابات، شهرت سبزه‌ها همچنان افزایش یافت. زیرا آنها از ناراضی‌های جناح چپ حزب سوسیال دموکرات و ناخوشنودی طرفداران این حزب از گرایش حزب مزبور به راست بهره‌گیری نمودند. بویژه بسیاری از افراد در داخل حزب سوسیال دموکرات، از اینکه حزب مزبور با استقرار کلاهی‌های اتمی در آلمان غربی بمنظور مقابله با موشک‌های اس-اس-۲۰ شوروی موافقت کرده است ناراضی بوده و باین کار مخالفت داشتند. رهبری ضعیف هلموت کهل و «ماجرای فلیک» که از دریافت کمک‌های مالی غیرقانونی سیاستمداران سه حزب اصلی آلمان از یک شرکت بزرگ آلمانی پرده برداشت، پشتیبانی مردم را از حزب سبزه‌ها افزایش داد.

تا زمانی که سبزه‌ها بتوانند روی آرائی که برای ورود به قوه قانون‌گذاری بدست آورده‌اند حساب کنند، نه تضادهای موجود در دگرترین آنها و نه اختلافات رهبران‌شان مشکلی جدی برایشان ایجاد نخواهد کرد. اما در سال ۱۹۸۵ که مناقشات مربوط به موشک‌های پرشینگ و «ماجرای فلیک» روبه فراموشی گذارد، رای دهندگان با دقت بیشتری سبزه‌ها را زیر نظر گرفتند. این مسئله که آیا حزب مزبور پایدار خواهد ماند بستگی به آن دارد که اعضای بتوانند بین تضادهای اصولی و اختلافات میان رهبران‌شان اشتهی و سازگاری ایجاد کنند. برای انجام این کار آنها باید بین مخالفت کلی با جناح چپ از یک سو و جنب شدن در آن از سوی دیگر موازنه برقرار نموده و در عین حال موضع خود را بعنوان



شهر که در این حزب عضویت دارند، اصلاحات پیشنهادی گاهی معقول می‌راند غیرواقع بینانه می‌باشد.

رئیس برنامه حزب «سیاست مربوط به محیط زیست» آنست که «خودمان را در زمان رفاه و رفاه بخش از طبیعت درک کنیم» و بین جامعه و محیط زیست نه تنها همبستگی بلکه استفاده از نیروی اتمی و بازسازی صنایع، بلکه

تخلیف تشنجات اجتماعی و نژادی هماهنگی برقرار سازیم. اما قبل از آنکه این تحولات را ایجاد کرد، برنامه حزبی پیشنهاد می‌کند که دولت برای باید از بین بردن اختیارات آن به حکومت‌های محلی تفویض شود. دست‌خارجی سبزه مستلزم آنست که آلمان غربی با جهان سوم، در تقویت همکاری سازمان ملل متحد، نگرانی‌های مربوط به حقوق بشر و برچیدن رژیم‌های اتمی شریک و سهیم باشد.

تحلیل اقتصادی برنامه سبزه، مبتنی بر مارکسیسم است: «کارگر سرعت تولید را تعیین نمی‌کند، اما ماشین‌ها کار و سرعت آنرا تعیین می‌کنند.

برای اقتصادی، صدور سرمایه و پیشرفت‌های حاصله در زمینه تکنولوژی، سرمایه‌داری و نگرانی کارگران شده است. به عقیده سبزه ملت آلمان در دوره «معجزه اقتصادی» پس از جنگ به اشتغال کامل خو گرفته است،

تولید دارد که برای کاهش عده رو به تزاید بیکاران، تلاش بیهوده برای رشد اشتغال کنار گذاشته شود. بالا بردن بیش از حد ظرفیت اقتصادی فقط می‌تواند

باززیست را نابود کرده و به فاجعه‌ای سیاسی و اقتصادی منتهی گردد. درمانی

برای مشکلات پیشنهاد می‌کنند انجام اصلاحات عمیق به شرح زیر: درآمد تضمین شده برای هر فرد، ۳۵ ساعت کار در هفته، غرامت ایام

کاری، باین آوردن سن بازنستگی و برنامه‌های گسترده برای

بهره‌مندی کسانی که در صنایعی بکار اشتغال دارند که رو به تعطیل می‌شوند. سبزه همچنین با ادغام صنایع مخالف می‌باشند و معتقدند که مشارکت

کارگران در مدیریت از طریق تبادل نظر با کارگران و یا برخورداری از حق

صداقت برای اعتصاب باید افزایش داده شود. اشتغال پیش از حد به رشد اقتصادی همان چیزی است که سیاستمداران را از

تجدید مجدد سیاست‌های اقتصادی بصورتی که در جهت حفظ محیط

زیست و به نفع کارگران باشد بازمی‌دارد. سبزه اظهار می‌دارند که «رشد

محدود در استفاده از انرژی موجب تجاوز به مرزهای طبیعت گردیده و سبب



می‌شود که با دست خود محیط زندگی خودمان را به نابودی بکشانیم». تعقیب یک چنین سیاستی منجر به بکارگیری نیروی اتمی می‌شود که نه تنها بخودی خود عدلی مخاطره آمیز است بلکه از به مصرف رسیدن منابع موجود برای تحقیق پیرامون انواع بی‌خطرتر انرژی مانع می‌کند. یکی از سمبل‌های نهانی دیکتاتوری اینست که دولتی بکوشد با کنترل انرژی قدرت خود را حفظ کند. به منظور پایان دادن به آنچه که سبزه‌ها آنرا «حرکت به سوی وضعیت اتمی» می‌خوانند تقاضا می‌کنند که بنا کردن نیروگاه‌های اتمی جدید بلافاصله به تعویق انداخته شود، و نیروگاه‌هایی که در حال حاضر مورد بهره برداری می‌باشند بتدریج تعطیل گردد، و برای استفاده از انرژی خورشیدی، بادواب تحقیقات وسیعی بعمل آید. ضمناً برای حفظ این نیروها خط مشی لازم ایجاد گردد.

حفظ جنگل‌ها، تمیز نگهداشتن هوا، و بکارگیری روشهای کشاورزی سازمان یافته، (که در آنها تکیه بیشتر بر استفاده از نیروی انسانی است و بنابراین به اشتغال کامل نیز کمک می‌کند) برای احیای سیستم بوم‌شناسی آلمان واجد اهمیت حیاتی است. کم استفاده کردن از اتمومیل به از بین بردن و تلف کردن زمین‌ها جهت احداث شاهراه‌ها و مراکز خرید پایان خواهد داد و حومه اطراف شهرها بصورت دهکده‌هایی خودکفا خواهند شد.

سیاست خارجی سبزه در جهت استقرار همکاری مسالمت آمیز در جامعه بشری است و سیاست دفاعی آنها متکی بر مقاومت منفی است که سبزه آنرا

روشی تلقی می‌کنند که بوسیله آن میتوان امنیت را از طریق سیاسی بدست آورد نه با توسل به وسایل نظامی. در نتیجه آنها خواستار خلع سلاح، خروج

نیروهای خارجی از جمهوری فدرال آلمان و تبدیل صنایع نظامی به صنایع غیرنظامی می‌باشند. جنبه‌های اجتماعی برنامه‌های آنها مبتنی بر ریشه کن کردن

نابرابریهای ناشی از تحصیلات، طبقه اجتماعی، جنسیت و نژاد، بهبود وضع زنان و تحکیم و تقویت خانواده می‌باشد. آنها همچنین از «شبه‌های نوین زندگی»

پشتیبانی می‌کنند و مخالف با اعمال تبعیض بر علیه هم جنس‌گرایان می‌باشند.

از سال ۱۹۸۳ این برنامه اولین قدمی بود که سبزه‌ها در جهت تدوین اصول اعتقادی خود برداشته بودند و شامل برخی نکات دیگر که حزب مزبور تا آن زمان

در مورد آنها به توافق نرسیده بود نمی‌باشد. سکوت برنامه مذکور درباره این نکات مبین اعتقاد سبزه‌ها به «پایه‌ها» است و این اصطلاحی است که آنها در

مورد توده‌های حزبی و طرفداران خود بکار می‌برند و این اعتقاد یکی از ستون‌های حزب مزبور می‌باشد. برنامه حزب «پایه‌ها» را بعنوان ائتلاف تمام

طبقات تعریف می‌کند و این واژه طرفداران محیط زیست، حامیان حقوق زنان، صلح طلبان، مدافعان حقوق سالخورده‌گان و سایر گروه‌ها از جمله طرفداران خود

حزب را در برمی‌گیرد. اعضاء حزب که در مشاغل دولتی بکار اشتغال دارند باید مظهر اصول

اعتقادی حزب بویژه مخالفت آن با ساختار سیاسی فعلی باشند. ساختاری که بنظر سبزه‌ها ما را بر سر این بن‌بست قرار خواهد داد که بین وضعیت اتمی و جنگ

- اتمی، «هاریسبورگ» و «هیروشیما» یکی را انتخاب کنیم. (منظور از هاریسبورگ اشاره به محل نیروگاه اتمی **Three Mile Island** است.) «پایه‌ها» تقاضاهای خود را برای اصلاحات در گردهم‌آنی‌های محلی تنظیم و تدوین میکنند و سپس آنها را با اطلاع مقامات ذیربط دولتی می‌رسانند.

هدف از این کار «کنترل دائمی تمام مسئولان، نمایندگان و سازمانها» می‌باشد. چون حضور در گردهم‌آنی‌ها جنبه نامنظم دارد، این امیدواری وجود ندارد که

آنها بتوانند نظرات را در جهت خاصی سوق دهند. سبزه‌ها همچنین اعضای فعالی ندارند که توسط آنها خود را با موفقیت‌هایی

که اخیراً در انتخابات بدست آورده‌اند تطبیق دهند. در نتیجه ارتقاء افراد حزبی در پارلمان‌های محلی و منطقه‌ای سریع است و تحویل و تحول در طبقات

پائین حزب نیز زیاد می‌باشد. این امر موجب می‌شود که سازمان حزب فاقد بنیانی اساسی باشد. با توجه به تأکیدی که سبزه‌ها بر طبقات پائین حزبی، بعنوان

تجلی گاه مقاومت در برابر کنترل مرکزی، می‌کنند وجود یک چنین وضعیتی عجیب است.

کارهای سیاسی دنیوی برای بسیاری از سبزه‌ها جاذبه‌ای ندارد. در نتیجه نمایندگان آنها در پارلمان فاقد کارمندان موردنیاز برای تدوین و تنظیم موثر

سیاست‌های خود می‌باشند. از طرف دیگر اگر آنها، وظائف نامشخصی را که انتخاب کنندگان بعهدشان محول نموده‌اند، سوء تعبیر کنند با نارضایتی سریع

آنها روبرو خواهند شد. مثلاً وقتی که سبزه‌ها در ایالت هسن، مسئله موافقت با صدور پروانه تأسیس یک نیروگاه اتمی جدید را بعنوان حفظ همکاریهای

رسمی خود با حزب سوسیال دموکرات مورد بررسی قرار دادند، هیاهو و سروصدائی که طرفداران آنها در این باره انداختند سریع و آشکار بود.

برنامه حزبی سبزه‌ها هرگز خود را درگیر این مسئله نکرده است که به دیدگاه‌های حزب درباره مسایل اجتماعی جنبه واقعیت بدهد زیرا برنامه مزبور بسیار افراطی‌تر از آن است که بتواند برای طیف گسترده‌ای از جامعه آلمان

■ برنامه «ارفورت» که توسط حزب سوسیال دموکرات در سال ۱۸۹۱ اعلام شد به همان اندازه در قرن نوزدهم جنبه افراطی داشت که برنامه سبزها در قرن بیستم دارد... هر دو حزب در برداشتی که از نقش دولت دارند درگیر تناقضاتی هستند.

■ ایجاد هویتی استوار در جهت رقابت، نه در جهت مخالفت با حزب سوسیال دموکرات نوین کلید بقای «سبزها» است... «سبزها» برای بقا سیاسی، همانطور که اسلاف سوسیالیست آنها عمل کردند باید سیاست‌های خود را با شعارهایشان بیشتر وفق دهند.

■ همانگونه که بیسمارک دریافت که بهای سرکوبی سوسیال دموکرات‌ها بسیار سنگین بوده است، امروزه نیز احزاب قدیمی آلمان غربی این نکته را تشخیص داده‌اند که جذب عوامل تندرو و افراطی به داخل سیستم، مؤثرتر از رویارویی با آنها برای از بین بردن خطرات و تهدیدات ناشی از وجودشان می‌باشد.

■ «سبزها» به این دلیل که عدم تمرکز گسترده می‌تواند حافظ دموکراسی باشد، خواستار پایان یافتن دخالت دولت در زندگی مردم هستند. اما آرزوهای آنان در زمینه حذف کانالهای تلویزیونی خاص، سیگار، الکل و سایر کالاهای مصرفی با تأکید آنها بر اولویت آزادیهای شخصی تعارض پیدا می‌کند.

غربی جاذبه داشته باشد. سبزها باید یا شکست را بپذیرند یا به دیکتاتوری «پایه‌ها» یا توده‌های حزبی خاتمه دهند.

برنامه آنها از یک طرف تنظیم و کنترل صنایع توسط دولت و حفاظت از محیط زیست را مورد تأکید قرار می‌دهد و در عین حال خواستار پایان یافتن دخالت دولت در زندگی مردم است، زیرا به عقیده آنها عدم تمرکز گسترده می‌تواند حافظ دموکراسی باشد. آرزوهای سبزها، در زمینه حذف کانالهای تلویزیونی خاص، سیگار و الکل و سایر کالاهای مصرفی با تأکید آنها بر اولویت آزادیهای شخصی تعارض پیدا می‌کند.

ضعف‌هایی که از لحاظ تئوری در برنامه سبزها وجود دارد سبب شده است که برنامه مزبور از برخی جهات فاقد جنبه عملی باشد. نوری که برنامه آنها بر اقتصاد آلمان غربی می‌گذارد فاجعه آمیز خواهد بود. برنامه مزبور به این معنی است که تمام منابع درآمد دولت از بین برود و در عین حال پارامتری عظیم کمک‌های بلاعوض برشانه دولت گذارده شود.

خروج از ناتو و از میان برداشتن دیوار دفاعی آلمان توازن نظامی را در اروپا برهم خواهد زد.

«ایگون بهر» سیاستمدار عالی رتبه حزب سوسیال دموکرات موضع سبزها را در این جمله خلاصه کرده است: «سبزها سئوال‌ات جالبی می‌کنند، اما پاسخ‌های جالبی نمی‌دهند»

اصول در برابر فلسفه عملی: حزب سوسیال دموکرات

رقیب سبزهای یعنی حزب سوسیال دموکرات، با بسیاری از مشکلاتی که سبزها در حال حاضر با آنها مواجه می‌باشند، روبرو بوده است. حزب سوسیال دموکرات بعنوان یک حزب سیاسی به رسمیت شناخته شده، در سال ۱۸۹۰ تأسیس شد. در این زمان پارلمان آلمان از تمهید قوانین ضد سوسیالیستی بیسمارک خودداری کرد و این به آن معنی بود که سوسیالیست‌ها نیز می‌توانند در دولت به خدمت اشتغال یابند. حزب سوسیال دموکرات در سال ۱۸۹۱ برنامه‌ای مارکسیستی و افراطی ارائه کرد که هدف از آن مخالفت با سیستمی بود که تا آن زمان حزب مزبور را مورد سرکوبی قرار داده بود.

اما فقط ۲۵ سال بعد، این حزب با موافقت کردن با سایر احزاب در تصویب وجوه لازم برای آغاز جنگ جهانی اول، به تمام آرمانهای خود خیانت کرد. در طی این دوره مداخله جوئی، حزب سوسیال دموکرات نیز درگیر این اختلافات داخلی بود که آیا باید در چهارچوب حکومتی فعلی عمل کند یا خیر، و بین تمامیت ایدئولوژیکی و فلسفه عملی سیاسی چگونه توازن برقرار کند و به چه نحو مدینه فاضله تخیلی از یک جامعه را به برنامه‌ای عملی و واقع‌بینانه تبدیل نماید. با وجود آنکه استنتاج از سوابق تاریخی نیز متضمن لغزش‌هایی می‌باشد، اگر کسی به تاریخ حیات حزب سوسیال دموکرات در این دوره نظر افکند وجود موارد مشابه انقدر تکان دهنده است که می‌تواند راهی را که حزب سبزها باید بمنظور بقاء در پیش گیرد فرا روی قرار دهد. پیش گرفتن این راه مشروط بر آنست که اعضاء این حزب بقای سیاسی خود را مهمتر از خلوص عقیدتی بدانند. برنامه «ارفورت» که توسط حزب سوسیال دموکرات در سال ۱۸۹۱ اعلام شد به همان اندازه در قرن نوزدهم جنبه

افراطی داشت که برنامه سبزها در قرن بیستم دارد. یکی از اصول اولیه بود که شرکت‌های سرمایه‌داری بزرگ ناگزیر صنایع کوچک و کشاورزی خواهند بلعید و کشاورزان و صنعت‌گران را بصورت سیاهی از کارگران سرگردان خواهند کرد. سرمایه‌داران با اطمینان از اینکه کارگران جایگزین فراوان می‌باشند، کارگران صنعتی را بی‌رحمانه مورد استثمار قرار خواهند بفرمایند. بحرانهای اقتصادی ادواری وضع کارگران را بدتر و دشمنی بین طبقات بیشتر خواهد کرد.

تنها راه علاج این وضع ناخوشایند اینست که «مالکیت‌های خرد سرمایه‌داری و وسایل تولید به مالکیت‌های اجتماعی... و تولید خصوصی برای فروش به تولید اجتماعی از طریق جامعه وزیر نظر جامعه تبدیل این تغییر به «کمالی همه جانبه و مزون» منجر خواهد شد. این برنامه همه همبستگی کارگران را در سراسر جهان مورد شناسائی قرار داده و پایان‌دهنده ظلم و بیادگرایی را نسبت به طبقات، نژادها و جنسیت‌ها خواستار شده است. رای برای کلیه افراد بالاتر از بیست سال، برقراری نسبت واقعی بین جمعیت و نمایندگان منتخب، تصویب روش‌هایی برای قانون‌گذاری مانند مراجعه به آراء عمومی، آزادی بیان و اجتماعات، جدائی کلیسا از دولت و تربیت رایگان از دیگر نکاتی است که در برنامه مورد اشاره گردیده بود.

حزب بجای ارتشی آماده به خدمت، ملتی مسلح، مراقبت‌های بهداشتی، مالیات بردرآمد تدریجی، ۸ ساعت کار در روز، ممنوعیت بکار کودکان و شب کاری و بررسی و تنظیم روابط کارگری توسط یک کارگری را بمنظور جلوگیری از استثمار بیشتر کارگران و حمایت از خواستار گردید.

مقدمه آتشین برنامه ارفورت با تقاضاهای «بوژوا منشان» بعدی از اصلاحات اجتماعی و کنترل امور توسط دولت به سختی هماهنگی دارد. چنین تناقضاتی در مطالبی که «کارل کاتسکی» تحت عنوان «مبارزه طبقاتی» در تفسیر برنامه حزب نوشته است دیده می‌شود. منظور از این تفسیر آن سوسیالیست‌های عادی در زیربنای تئوریک مرام حزبی دخالت داده کاتسکی سردبیر روزنامه Die Neve Zeit و یکی از بزرگترین نظریه پردازان نهضت سوسیالیستی است که از وی خواسته شده بود که اعتقادات اصیل حزبی، در برابر تجدیدنظر طلبی و ارتداد حمایت کند.

کاتسکی با پی‌ریزی استدلال‌های خود بر جدائی کارگران از وسایل تولید نتیجه‌گیری کرد که تنها یک جامعه سوسیالیستی که در آن تولید برای مصرف باشد، نه تولید برای فروش، می‌تواند ناپسامانی‌های موجود در جهان نورآورد دهد. به نظر کاتسکی تولید بیش از اندازه امری اجتناب‌ناپذیر است بازارهای نو پیچیده‌تر از آن هستند که بتوان ظرفیت آنها را به طور دقیق سنجش قرار داد. از آنجا که صنایع نو بسیار با یکدیگر بستگی دارند و ورشکستگی، ورشکستگی دیگر را به دنبال دارد تا آنجا که از لحاظ تمام ثروت در یک موسسه متمرکز می‌شود. اما کاتسکی به خوانندگان اطمینان داده است، قبل از آنکه یک چنین ترتیبی وقوع یابد انقلاب توده خواهد رسید.

دارد، اما برنامه های آنها با یکدیگر مشابه است. هر دو حزب در برداشتی که از نقش دولت دارند درگیر تناقضاتی می باشند.

آنها از یک طرف خواستار از بین رفتن دولت هستند و از سوی دیگر از دولت میخواهند که صنایع را تحت کنترل خود قرار داده و در حالی که حزب مشغول کسب نیروی سیاسی برای بازسازی دولت می باشد، دولت از طرفداران آن ها پشتیبانی بعمل آورد.

سبزهها مسئله رشد اقتصادی را مورد اعتراض قرار داده اند، حزب سوسیال دموکرات نیز در مورد مزایای بالا بودن سطح تولید ابراز تردید کرده است. هر دو حزب فلسفه اقتصادی را که در حال حاضر رایج می باشد مورد حمله قرار داده اند. مانند سالهای اولیه روی کار آمدن حزب سوسیال دموکرات، سبزهانیز در توصیف مشکلات اجتماعی زبردست هستند، اما در یافتن راه حل های مناسب برای این مشکلات ضعیف می باشند.

حزب سوسیال دموکرات از انجام اصلاحات کوتاه مدت پشتیبانی کرده است، زیرا نمی تواند برای ظهور یک دولت سوسیالیستی و برخورداری از حمایت مردمی ناشی از آن به انتظار بنشیند. هر دو حزب بقای سیاسی خود را به بهای از دست دادن خلوص ایدئولوژیکی تضمین کرده اند.

حزب سوسیال دموکرات تغییر موضع خود را از مخالفت همه جانبه به سازش، با تصویب تفسیری اعتدالی از مارکسیسم توجیه کرده است که مبتنی بر انجام اصلاحات پارلمانی می باشد، اما این حزب رسماً شعارهای افراطی خود را کنار گذاشته است.

«ادوارد برنشتاین» یکی از رهبران اندیشمند حزب سوسیال دموکرات در قرن نوزدهم نقشی را ایفا کرد که قابل مقایسه با همان نقشی است که «اوتوشیلی» امروزه با ارائه عقاید تجدید نظر طلبانه در حزب سبزهها ایفا می کند. دکترینی که بر اساس آن از حزب سوسیال دموکرات خواسته شده است که موضع انقلابی خود را رها کرده و برای اجرای اصلاحات آشکارا با سایر احزاب همکاری کند، سبب آشفتگی شدید در صفوف سوسیالیست ها شده است.

برنشتاین سردبیر «سوسیال دموکرات» روزنامه رسمی حزب سوسیال دموکرات بود. هنگامیکه حزب مزبور غیرقانونی اعلام گردید قرار بود این روزنامه در زوریخ منتشر شود. با آنکه برنشتاین در حزب سوسیال دموکرات از اعتبار قابل ملاحظه ای برخوردار بود چون متهم به آشوب گری بود نتوانست در سال ۱۸۹۰ به آلمان مراجعت کند. برنشتاین که از مسئولیت های سیاسی و جهانی حزبی خود فراغتی یافته بود، فرصتی یافت که بطور جدی در زمینه تئوریهای سوسیالیستی مطالعاتی را انجام دهد.

او در سال ۱۸۹۶ نتیجه مطالعات خود را در سلسله مقالاتی تحت عنوان «مشکلات سوسیالیسم» در نشریه Neve Zeit منتشر ساخت. در این مقالات او تئوریهای ارزش اضافی و ماتریالیسم تاریخی مارکس را مورد اعتراض و تردید قرار داد و ادعا کرد که روندهای تاریخ و اقتصاد اروپائی از زمان مرگ مارکس تاکنون حاکی از وجود نواقص بزرگی در مبانی تئوریک سوسیالیسم بوده است. برنشتاین حامی این رویه بود که حزب سوسیال دموکرات باید موضع انقلابی خود را رها کند، و از طریق ایجاد تحولات پارلمانی به اصلاح تدریجی تارسانی های اجتماعی همت گمارد.

چنین انحرافی از طرف یکی از بزرگترین متفکرین حزبی، چنان بلوائی بپا کرد که حزب سوسیال دموکرات ناگزیر شد که در کنگره حزب در سال ۱۸۹۸ اعتبار و ارزش مقالات برنشتاین را مورد بحث و گفتگو قرار دهد.

برنشتاین نمی توانست برای دفاع از عقایدش شخصاً حضور یابد. وی برای آنکه اگر استنتاجاتش سوء تعبیر شد توسط حزب مورد نکوهش قرار نگیرد، مطالبی را تحت عنوان «فرضیه های سوسیالیسم و وظایف دموکراسی اجتماعی» تدوین کرد که معمولاً از این نظرات بعنوان سوسیالیسم تکاملی یاد می شود. با آنکه او نظرات مارکس و انگلس را برای اثبات مبانی اعتقادی خود نقل کرد، استدلال های او مبتنی بر این فرضیه بود که هر تئوری جدید برای آنکه دوام و بقا یابد باید فارغ از «تفسیر و تعبیر مستبدانه» باشد. موجه بودن این مقاله برنشتاین از آن جهت نیست که چیز جدیدی را که قبلاً ناشناخته بوده است افشاء می کند، بلکه از این جهت است که آنچه را که قبلاً فاش گردیده است تأیید می نماید.

برنشتاین آنگاه اقداماتی را که حزب سوسیال دموکرات باید بر اساس نتایج حاصل از ارزیابی مجدد وی از سوسیالیسم بعمل آورد توصیف کرده است. مطالعات آماری او اثبات می کند که موسسات تجارتي بزرگ در حقیقت موسسات تجارتي و صنایع کوچک را از میدان بدر نمی کنند، برعکس این دو با یکدیگر در حال شکوفائی هستند و مزدهای واقعی کارگران در سراسر دهه ۱۸۹۰ افزایش یافته است. این دو روند «نامیمون» دکترین ماتریالیسم تاریخی را که ادغام اجتناب ناپذیر سرمایه و وخیم شدن وضع زندگی طبقه کارگر را پیش بینی می کرد،



سکوت کاتسکی در این باره که تا وقوع انقلاب چه باید کرد، شکافی ایجاد کرد که عطف تجدیدنظر طلبی در آن رو به رشد گذارد. در کتاب «مبارزه طبقاتی»، اصلاحات اجتماعی را رد می کند و آنرا نوعی سر هم بندی

می داند و معتقد است که هدف از این قبیل اصلاحات آن است که این اثر یا آن اثر را مطلوب اموال خصوصی از بین ببرد بدون آنکه به خود دارائی خصوصی دست زده شود. هر چند در دو صفحه بعد وی متذکر می شود که: «بهیچ وجه منظور ما آن نیست که مبارزات کسانی که تحت استثمار می باشند در چهارچوب نظام فعلی موجود بی فایده است». با توجه به این مراتب تقاضای ۸ ساعت کار روز و سایر اصلاحات اجتماعی موجه بوده است. کاتسکی در ادامه مطالب برمی افزاید که ۹۰ درصد اصلاحات اجتماعی برای نهضت سوسیالیسم زیان آور بوده است و بحث خود را با این ادعا پایان می برد که اصلاحات «تمایلات سرمایه داری را تقویت کرده است. وی در این باره که آیا بهبود وضع طبقه کارگر قبل از وقوع انقلاب قابل قبول می باشد یا خیر، هیچ گونه نتیجه گیری نمی کند، چون رد کردن اصلاحات از نظر سیاسی غیر ممکن بود، کاتسکی نقشی گویی را نادیده گرفت، و یک دهه بعد به تجدیدنظر طلبان این امکان را داد که از انجام اصلاحات در چهارچوب ساختار اجتماعی فعلی پشتیبانی کرده و این وصف ادعا کنند که به آرمانهای حزبی خیانت نکرده اند.

با آنکه کاتسکی مدعی بود که سوسیالیسم ناگزیر پیروز خواهد شد اما خود در عین تصویر روشنی از یک جامعه سوسیالیستی ارائه نکرده است. بنظر تاریخ با تحولات اقتصادی شکل گرفته است نه با برنامه هائی که بشر طراحی کرده است: «طرح ریزی برنامه های آینده سوسیالیسم همانقدر عقلانی است که بخواهیم تاریخ جنگی را که بعداً بوقوع خواهد پیوست پیشاپیش تعیین کنیم». در توصیف وی از جنگ طبقاتی همستگی فزاینده بین طبقه کارگر در مبارزه با سرمایه داران مورد تاکید قرار گرفته است. معذالک برای آنکه این نهضت بتواند به حیات خود ادامه دهد، باید دارای این آزادی باشد که شکلاتی بوجود آورده و مواضع خود را به اطلاع عموم برساند. لذا: «طبقه کارگر باید کوشش کند که مقامات دولتی را تحت نفوذ خود قرار داده و آنها را با مل سازه که نظرات این طبقه را بپذیرند». به زعم کاتسکی از طریق فعالیت های پارلمانی کارگران خواهند توانست که کنترل دولت را در دست گرفته و به این ترتیب زمینه های نهائی را برای استقرار نظام سوسیالیستی فراهم نمایند. این کارگیری صحیح نمایندگی پارلمانی که «ابزاری بورژوازی» می باشد، هدف کارگر باید بکوشد که از لحاظ جهانی نیز مورد قبول قرار گیرد. کاتسکی به مسئولیت این نکته را مورد تاکید قرار داده است که سوسیالیسم که ابتدا مبتنی بر روشنی و بشر دوستی طبقه ممتازه جامعه بود، بتدریج به سوسیالیسمی متحول و انقلابی تبدیل شد که حامی آن مشتهای گره کرده طبقه کارگر است. کاتسکی در تئوری سوسیالیستی، نیروهای انقلابی و اصلاح طلبان را در هم می آمیخته است، بنابراین این امکان را به پیروان این دو گروه داده است تا با اختلافاتی که احتمالاً بعدها ممکن است بین آنها بروز کند با یکدیگر مباحثه داشته باشند.

بین برنامه های حزب سبزهها و حزب سوسیال دموکرات ۹۰ سال فاصله وجود

متزلزل و تضعیف نمود. برنشتاین بخوبی نشان داد که واقعیت از این تئوری پشتیبانی نمی‌کند و از طرفداران دکترین ماتریالیسم تاریخی خواست که به او توضیح دهند که چگونه میتوان از یک طرف ادعا کرد که مارکسیسم جنبه «علمی» دارد و حال آنکه از سوی دیگر آنها از بررسی علمی آن امتناع می‌کنند. بنظر برنشتاین یک ماتریالیست متعصب صرفا مانند کسی است که «طرفدار کالوین باشد ولی به خدا اعتقاد نداشته باشد».

برنشتاین سپس تأکید می‌کند که برای بحساب آوردن رونق اقتصادی غیرقابل انکاری که در دهه ۱۸۹۰ وجود داشته است، سوسیالیست‌ها باید در تئوریهای اقتصادی خود تجدید نظر کنند. او عقاید تجدید نظر طلبانه خود را با رد کردن تئوری ارزش اضافی، که مارکس آنرا تفاوت میان ارزش کار لازم برای تولید یک کالا و قیمت نهائی آن در بازار توصیف کرده بود، آغاز کرد. ارزش اضافی، با سنجش سودی که سرمایه‌دار با استفاده از نیروی کار کارگران بدست می‌آورد، میزان استثمار کارگران را در سیستم سرمایه‌داری اندازه‌گیری می‌کند.

برنشتاین ارزش اضافی را بعنوان «فورمولی که مبتنی بر فرضیات است» نام می‌دهد. زیرا با توجه به پیچیدگی‌های صنایع جدید، اندازه‌گیری دقیق میزان

■ در برنامه «حزب سبزها» که در سال ۱۹۸۳

تدوین شد، آنان از وضعیت وخیم اقتصادی آلمان، محیط زیست، امور خارجی و سیاست‌های دفاعی اظهار تأسف و نگرانی کرده و خواستار اصلاحاتی در جهت بهبودی اوضاع می‌باشند. اصلاحاتی که گاهی معقول و بعضی اوقات غیرواقع بینانه است.

کار لازم برای تولید یک کالا غیرممکن است. برنشتاین کمک توزیع کنندگان، مدیران و خرده فروشان را به عملکرد آرام سیستم بازار مورد تأیید قرار می‌دهد. اینها اجزاء و عواملی است که مارکس در تحلیل خود منظور نکرده است. او نتیجه‌گیری می‌کند که «یک مبنای علمی برای سوسیالیسم و کمونیسم نمی‌تواند مورد پشتیبانی قرار گیرد، صرفا به این دلیل که کارگر مزدبگیر ارزش کامل کالائی را که تولید کرده است دریافت نمی‌کند».

به عقیده برنشتاین پیچیدگی روز افزون جامعه نه تنها اعتبار مارکسیسم را متزلزل ساخته است، بلکه موجب تثبیت موقعیت سیستم سرمایه‌داری نیز شده است. او احساس می‌کند که ارتباطات متقابل و مستقیمی که مارکس بین مزدها، نیروی کار و عرضه و تقاضا برقرار می‌کند، «مفاهیمی انتزاعی» می‌باشند و شالوده مفیدی برای تصمیم‌گیری در زمینه خط‌مشی، ایجاد نمی‌کنند. در تئوریهای مربوط به ادغام اجتناب ناپذیر صنایع از طریق جریانات تولید اضافی و سقوط اقتصادی که در پی خواهد بود، تعداد روز افزون بازرگانان کوچک که در موسسات تجاری سهامدار می‌باشند به حساب نیامده است. رشد موسسات بازرگانی و سرمایه‌گذاری‌های متوسط که در «سوسیالیسم تکاملی» مستدلا به اثبات رسیده است به آن معنی است که «آینده سوسیالیسم» به افزایش نه به کاهش ثروت اجتماعی بستگی دارد. وظیفه سوسیالیسم آن است که توزیع عادلانه ثروت فزاینده را در اجتماع تضمین کند نه آنکه منابع این ثروت را نابود کرده و از میان بردارد. برنشتاین نتیجه‌گیری می‌کند که سقوط اقتصاد بورژوازی قریب الوقوع نیست، بنابراین سوسیالیست‌ها نباید استراتژی خود را در جهت وقوع یک چنین امر بعیدی تنظیم کنند. در عوض آنها باید هم خود را مصروف فراهم ساختن دلایلی برعلیه نوسانات موجود در این سیستم بنمایند. به عقیده برنشتاین موثرترین راه برای کنترل نوسانات اقتصادی آن است که کنترل دولت بدست گرفته شود. اما او مانند مارکس معتقد به سرنگون ساختن قهرآمیز دولت نیست و این کار را فاجعه آمیز میدانست. او به توهمات مربوط به ذکاوت و اصالت ذاتی کارگران در «مبارزه طبقاتی» اعتقادی نداشت و تصور می‌کرد که مبارزه برعلیه سرمایه‌داری فقط ایجاد حس همدردی متقابل می‌کند نه چیز دیگر. کارگران صنعتی، کارگران ماهر و کارگران کشاورزی تقاضاها و آرمان‌های متفاوتی دارند و قبضه کردن دولت به دست یک چنین گروه نامتجانسی مصیبت بار خواهد بود. بعلاوه استقرار برابری در یک دولت و یا در یک جامعه تعاونی بطور کلی، غیرممکن است. بمحض آنکه سازمانی به اندازه کافی وسعت یابد که لازم باشد برای عملکرد صحیح آن تقسیم کار صورت گیرد، برابری اساسی که بین افراد آن سازمان وجود دارد از بین خواهد رفت زیرا بعضی از مشاغل در

مقایسه با یکدیگر از اعتبار یا اقتدارات بیشتری برخوردار می‌باشند.

تصور برنشتاین از یک جامعه سوسیالیستی با آنچه مورد نظر کار بود کاملا تفاوت دارد. کاتسکی فکر می‌کرد که فرد با ذینفع بودن در یک سیستم اقتناع می‌شود. برنشتاین پایه اخلاق اجتماعی را متکی بر می‌دانست و می‌گفت «بدون مسئولیت ازادی وجود ندارد»، بنابراین فرد است که برای دولت کار کند. هرچند این احساس وظیفه شناسی باید درونی باشد، یک تبعه نباید فقط باین دلیل کار کند که دولت شغلی را در تضمین کرده است. برنشتاین اظهار می‌داشت که کمک‌های مالی دولت دولت مشوق تنبلی است: «انباشتن دانمی وظایف پرودش دولت کار نیست». نقطه ثقل جامعه سوسیالیستی مورد نظر برنشتاین کنترل نفس فرد و هم مامور دولت باید منضبط باشند تا نیازی به بورکراسی و یا سیاست حمایتی وجود نداشته باشد. برنشتاین از ایجاد دموکراسی بنیانی حمایت می‌کند اما این نیاز را تشخیص داده بود که باید بین اصل استقلال و فلسفه غرض برای همسته نگهداشتن یک ملت ضرورت دارد تعادل برقرار شود.

مارکسیسم به جبر تاریخی برای حرکت جوامع از سرمایه‌داری سوسیالیسم متکی است، اما تجدید نظر طلبی برنشتاین موافق با این امر برنشتاین می‌نویسد پیروزی دموکراسی و ایجاد سازمانهای سیاسی و اجتماعی، شرایط اولیه غیر قابل اجتناب برای تحقق سوسیالیسم می‌باشند. اظهار داشت که سوسیالیسم باید خود را با شرایط ویژه هر کشور وفق واقعیت‌های مربوط به هر ملت را مورد شناسایی قرار داد. وی معتقد بود که فورمولی وجود ندارد که بتوان آنرا در تمام جهان برای استقرار سوسیالیستی به کار برد. سوسیالیسم را می‌توان با مشارکت‌های پارلمانی در سطح محلی و سپس در سطح ملی به دست آورد. سوسیالیسم فقط در پارلمان نیست، زمینه‌ای وسیع و غنی در خارج از پارلمانها برای آن وجود اما مشارکت دولت در آن، انسجام این نهضت را تضمین می‌کند.

مشارکت پارلمانی همچنین تحول تدریجی را تضمین می‌کند که راه نهضت سوسیالیسم می‌تواند بدون توسل به زور به تمام اهداف خود یابد. از طرف دیگر چسبیدن به شعارهای کهنه، مانع از اتحاد با بورژوازی است. نفوذ سوسیالیسم امروز خیلی بیشتر از گذشته است، مشروط دموکراسی اجتماعی بتواند دارای این جسارت باشد، که خود را از قید کهنه آزاد ساخته و با واقعیت‌های زمان حال وفق دهد. یعنی به صورت سوسیالیست و دموکراتیک و اصلاح طلب» درآید. برنشتاین در پایان مقاله از هم فکرن سوسیالیست خود تقاضا می‌کند تا نگذارند که پایه‌های تئوری

اعمال کرده بود، اما با گذشت زمان اتحادیه‌ها نیز به نیروهای حزبی پیوستند و سازمان جدید، آنها را قادر ساخت که با حزب بر پایه تساوی و برابری ارتباط داشته باشند. ۱۵ سال قبل از جنگ جهانی اول، تعداد اعضای اتحادیه‌ها به ۹ برابر افزایش یافت. در حالی که رهبران حزب سوسیال دمکرات درگیر مباحثات تئوریک بوده و زیر فشار سیستم فرسوده شده بودند، اتحادیه‌ها موقعیت خود را تحکیم می‌کردند و در سال ۱۹۰۵ تعداد اعضای اتحادیه‌های کارگری چهار برابر اعضای حزب سوسیال دمکرات بود.

سازمان دهندگان حزب سوسیال دمکرات دریافتند که تعداد طرفداران آنها در زمان رونق اقتصادی، رو به فزونی می‌گذارد و در اوضاع و احوال نامناسب، کاهش می‌یابد. بنابراین تصمیم گرفتند که به جای رویا رویی یا صاحبان صنایع با آنها همکاری کنند. در دهه اول قرن بیستم رهبران اتحادیه‌ها با نیروهای محافظه کار حزب سوسیال دمکرات متحد شدند و در تنظیم و تدوین خط مشی‌ها بیشتر دخالت نمودند. این همکاری به انعقاد موافقت‌نامه‌ای بین رهبران اتحادیه و حزب منتهی شد که طی آن اعتصاب عمومی بدون تصویب اتحادیه منع گردیده بود. با این موافقت‌نامه، حزب سوسیال دمکرات موثرترین حربه‌ای را که برای اعمال تغییرات اجتماعی در اختیار داشت، از دست داد. این اقدام

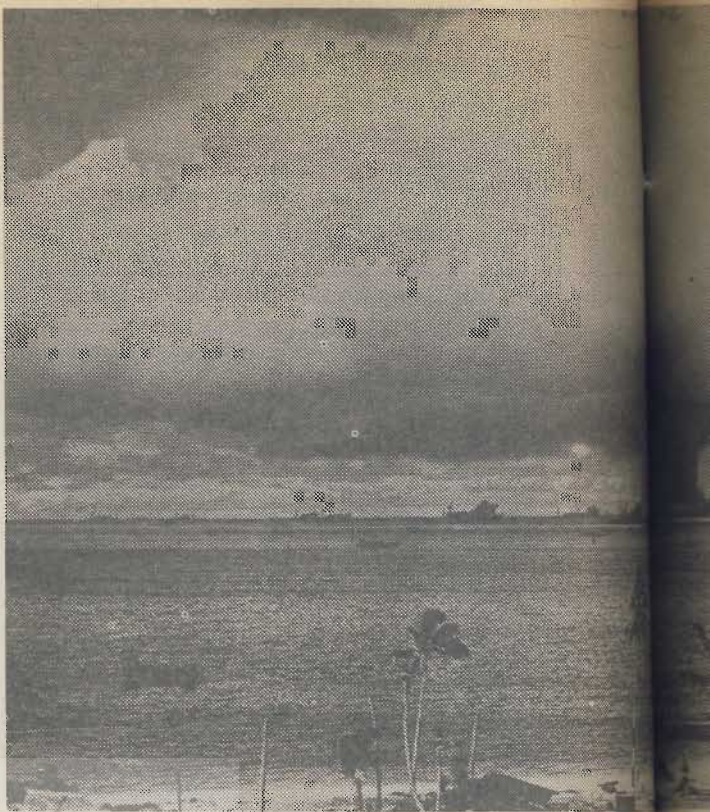
■ نمایندگان شرکت کننده در کنگره سال ۱۹۸۴ «سبزها» تصمیم گرفتند که با حزب سوسیال دمکرات در سطح ملی ائتلاف نکنند مگر اینکه مجبور به این کار شوند، و بالعکس در سطوح محلی و منطقه‌ای با حزب سوسیال دمکرات همکاری داشته باشند.

همچنین با ادعای کاتسکی مبنی برآنکه اعمال تغییرات فقط به وسیله «مشت های کارگران» امکان پذیر است، تناقض داشت.

حزب سوسیال دمکرات برای انطباق با ظاهر مبارزه جویانه خود، دوبار تجدید نظر طلبی را محکوم کرد: اولین بار در سال ۱۸۹۹ در کنگره حزبی که طی آن تحلیل‌های تئوریک برنشتاین مورد مخالفت قرار گرفت، بار دوم در سال ۱۹۰۳ که در باره معرفی یکی از اعضای حزب برای احراز مقام معاونت مجلس آلمان (راپشتاگ)، مناقشات و اختلافاتی وجود داشت. اعتقاد تجدید نظر طلبان مبنی بر اینکه اصلاحات از داخل، نه تنها امکان پذیر است بلکه دلخواه نیز می‌باشد، برنشتاین را رهبر طبیعی کسانی ساخت که از این حرکت و طرز تفکر پشتیبانی می‌کردند. کاتسکی با اعتقاد راسخ به اینکه سیستم حاکم پایدار خواهد بود، رهبری مخالفین را بعهده گرفت. برنشتاین امیدوار بود که اگر یک سوسیالیست به مقام معاونت مجلس منصوب شود خواهد توانست در پیشبرد ارگان‌های طبقه کارگر موثر باشد، اما کاتسکی احساس می‌کرد که امید برنشتاین آمیدی واهی است. زیرا داخل شدن در سیستم حکومتی، صرفا موجب تضعیف موضع انقلابی حزب و تعهدی است که حزب برای مخالفت همه جانبه با دولت بعهده گرفته است. سرانجام سوسیالیست‌ها نتوانستند در مورد همکاری با دولت به توافق برسند. برخلاف نظر برنشتاین، بسیاری از سوسیالیست‌ها این فکر را که یکی از همکاران آنها همراه سایر رهبران مجلس آلمان با امپراطور ملاقات کنند، رد کردند. آنها همچنین پیشنهاد منصوب شدن یک سوسیالیست به مقام معاونت مجلس آلمان و اندیشه‌های تجدید نظر طلبانه‌ای را که پیشنهاد مزبور از آنها ریشه می‌گرفت، مردود می‌دانستند.

در زمان حاضر مورد مشابه، نامزدی «جوسکا فیشر» برای معاونت یک وزارتخانه در ایالت «هسن» می‌باشد. سبزها در «بن» با ملحق شدن فیشر به ائتلاف مخالفت کردند، زیرا تمایل او را به همکاری، حاکی از «شیفتگی برای کسب قدرت» می‌دانستند، که سرانجام می‌توانست به فساد حزبی و عدم توجه به اصول اساسی حزب منتهی شود. اتهامات متقابل، توسط سایرین از جمله فیشر مبنی بر اینکه امتناع از مشارکت در دولت چیزی جز «ترس» نیست، نهایتا بر نظرات مخالفان غلبه کرد. اما مقاومت در برابر همکاری با دولت برای ایجاد خط

مشئبی سیاسی، از بین رفته است. سبزها مانند پیشینیان سوسیالیست خود برای صورت ظاهری مخالفتشان با سیستم حاکم، پیش از مالیت آن اهمیت قابل هستند. حرکات و اعمال تصنعی و اغراق آمیز آنها در «بوندستاگ» و خودداری از رعایت ضوابط مربوط به لباس‌های مخصوصی که باید پوشیده شود و فحاشی‌هایشان، به این منظور بوده است که ایجاد هیجان کرده و جلب توجه نمایند. اما علی‌رغم بی‌احترامی حساب شده آنها نسبت به سنن پارلمانی، سبزها مانند اسلاف سوسیالیست خود در بوندستاگ و پارلمانهای محلی، نسبتا میانه



طرح اصلی ساختار جدید اجتماعی را که آنها درصدد بنای آن هستند ترسیم کرده‌اند. مبارزه برای دموکراسی با درستی و صحت تئوری مارکسیستی مرتبط است، برعکس پیش از آنکه دموکراسی حاصل شود، تئوری مارکسیسم باید بر تجدید نظر قرار گیرد.

روشی که حزب سوسیال دمکرات برای استقرار خود به عنوان یک حزب سیاسی انتخاب کرده است، ملایم‌تر از راهی است که سبزها تاکنون در پیش گرفته‌اند. با وجود آنکه حزب سوسیال دمکرات رسماً تجدید نظر طلبی برنشتاین را محکوم کرده، به طور غیر رسمی، اصول مورد نظر وی را به کار برد و ترکیبی، هادی و راهبر سیاست‌های واقعی این حزب گردید.

در آلمان دهه ۱۸۹۰، دولت در وضعیتی بسیار شکننده و ضعیف بود، امپراطور ویلهلم با تهدید به اینکه ارتش تحت فرماندهی وی به پارلمان حمله خواهد کرد عدم اشتیاق خود را به برقراری دموکراسی ابراز داشته بود. نمایندگان حزب سوسیال دمکرات با بخاطر آوردن مطالبی که به موجب قانون ضد سوسیالیستی بیسمارک نسبت به آنها اعمال گردید، با احتیاط و حزم عمل می‌کردند. تازمانی که قدرتشمان ناچیز بود، آنها ناگزیر بودند که پرماتانت و وقار کلماتی بکنند که عملا با آرمانهای کارگران خصومت می‌ورزیدند.

کمی‌های پارلمان بر اساس جغرافیایی تخصیص داده شده بود نه پرمبنای معیت و چون طرفداران حزب سوسیال دمکرات در شهرها متمرکز بودند، ندادن آرایی که این حزب به دست آورد هرگز موجب به دست آوردن قدرت سیاسی که معادل و برابر با آراء مزبور باشد نگردید.

این بی‌عدالتی بررنجش و کثورت صفوف سوسیالیستی از حکومت امپراطوری افزود و خصومت و عداوتی ایجاد کرد که برنشتاین هنگامی که همکاری سوسیالیست‌ها را با سیستم حکومتی پیشنهاد نمود آنرا به حساب بیاورد بود.

اتحادیه‌های کارگری آلمان نیز حزب سوسیال دمکرات را ترغیب می‌کردند که راه حزم و احتیاط را در پیش گیرد. رهبران اتحادیه‌ها در همکاری نکردن با حزب سوسیال دمکرات، محتاطانه عمل می‌نمودند زیرا فکرمی کردند که حمایت آنها از دکتربین مارکسیسم موجب خواهد شد تا کارگران از پیوستن به صفوف آنها منصرف شوند. اما با حزب همکاری کردند. رهبران حزب سوسیال دمکرات فعالیت‌های اتحادیه‌های کارگری را به عنوان آموزشی مناسب برای سوسیالیسم می‌دانستند و اتحادیه‌ها را در انتخابات به عنوان بر پایه و پشتوانه تلقی می‌کردند، زیرا در عمل اعضای آنها رای دهندگانی سوسیالیست و ثابت قدم بودند. وقتی که حزب سوسیال دمکرات برای اولین بار به عنوان یک حزب قانونی شناخته شد، برتری تئوریک خود را بر اتحادیه‌ها

رو می‌باشند. آنها به این وعده که اسرار دولتی را افشاء خواهند کرد عمل نموده‌اند، بلکه این شیوه را در پیش گرفته‌اند که عقایدشان را از طریق نطق های عادی، قطعنامه‌ها و پیشنهاد تصویب لوایح قانونی، به اطلاع عموم برسانند. حتی بعضی از منتقدان سبزها، تأیید کرده‌اند که در بعضی موارد، آنها نماینده وجدان ملت هستند. چه سبزها تنها حزب مهم سیاسی بودند که در «ماجرا فلیک» درگیر نشدند و نیز از حمله‌ت کهل صدراعظم آلمان تقاضا کردند که برای احترام به قربانیان جنگ از جمله اعضای پلیس امنیتی نازی‌ها که در گورستان بیتبورگ مدفونند، دعوتی را که از رونالد ریگان رئیس جمهوری آمریکا به عمل آورده بود، پس بگیرد.

میانه رو بودن سبزها به آنها امکان داده است که در هدایت سیاست های محلی کمک کنند. معذک حزب سبزها در کنار گذاردن رجز خوانی های افراطی خود همانقدر بی میل است که حزب سوسیال دموکرات تقریباً حدود یک قرن پیش در همین زمینه از خود آکراه نشان می‌داد. اینطور به نظر می‌رسد که سبزها قدرت خود را از مخالفت با سیستم حاکم به دست می‌آورند، همانطور که اسلاف سوسیالیست آنها نیز از همین راه کسب قدرت می‌کردند. با آنکه سبزها، «ارزش های بورژوازی» را تکذیب می‌کنند، از بقیه جامعه آلمان در زمینه های اقتصادی و طبقاتی جدا نیستند، همانطور که سوسیالیستها در سالهای آخر امپراطوری، از هم میهنان خود جدا نبودند، اما آنها از جهت اجتماعی از دیگران کناره گرفتند. بسیاری از سبزها را دانشجویانی تشکیل می‌دهند که در موسسات تعاونی، با مردمی که نظرات مشابه دارند کار می‌کنند، و یا افرادی می‌باشند که از نظام اجتماعی موجود دفع شده‌اند. این قبیل مردم هستند که پایه های انتخاباتی حزب را به وجود می‌آورند. اگر سبزها جبهه بندی دائمی خود را بر علیه «نظام حاکم» رها کنند، نه تنها وفادارترین حامیانشان را با خود بیگانه خواهند ساخت، بلکه خصیصه ممتازی که آنها را از جناح سازمان یافته چپ جدا می‌کند، از دست خواهند داد. چون بسیاری از سبزها فعالیت های خود را از جناح چپ حزب سوسیال دموکرات آغاز کرده‌اند، آنها به ویژه مراقب هستند که از همکاران سابق خود فاصله بگیرند، حتی اگر این کار متضمن آن باشد که بدون دلیل، سیاست های افراطی را مورد تصویب قرار دهند. هرکس که پیشنهاد میانه روی کند، با همان مقاومتی رو به رو خواهد شد که برنشتاین در حزب سوسیال دموکرات با آن مواجه گردید، زیرا به نظر بسیاری از سبزها چنانچه موضع مخالف با حکومت رها شود، همبستگی حزب و هویت آن تضعیف خواهد گردید. به همین دلایل رهبران حزب سوسیال دموکرات نیز در گذشته احساس مظلوم بودن طبقاتی را در میان کارگران ترویج نمودند تا وفاداری و اعتقاد آنها را به حزب تحکیم کنند.

با وجود آنکه حزب سوسیال دموکرات شعارهای مارکسیستی خود را تا برگزاری کنگره حزب در «گدسبرگ» در سال ۱۹۵۸ کنار نگذاشته بود، واقعیات سیاسی، به سیاست های حزب مزبور شکل می‌داد. این شانس که سبزها بتوانند به همان نحو که حزب سوسیال دموکرات ضمن موافقت با تصویب اعتبار مالی برای آغاز جنگ جهانی اول با دولت وقت کنار آمد، اقدام نموده و با سیستم حاکمه فعلی کنار بیایند بسیار ضعیف است، زیرا نظام نوین سیاسی آلمان غربی به آنها آزادیهای بیشتری اعطا می‌کند که اسلاف سوسیالیستشان در تحت رژیم امپراطوری، از آن برخوردار نبودند. این احتمال زیاد است که اگر آنها از رعایت مقررات سیستم نوین سیاسی خودداری کنند، حمایت پشتیبانی هائی را که در انتخابات از آنها بعمل می‌آید از دست بدهند.

برای بقاء، سبزها باید بر «کنترل نفس»، مشابه آنچه برنشتاین در حزب سوسیال دموکرات از آن پشتیبانی می‌کرد تکیه کنند، نه بر میانه روی تحمیلی. اعمال غیرمستولانه، انشعاباتی را در پی خواهد داشت که آثار سوء آن با مباحثات منطقی و همکاری های بعدی، بطور کامل قابل جبران نخواهد بود. بعنوان اولین گام، سبزها باید شعارهای افراطی را از اعمال خود جدا کنند و اقدامات پراکنده و زیان آوری را که برای تبدیل عقاید سیاسی افراطی خود به واقعیت ها بعمل می‌آورند، کنار بگذارند.

ایدئولوژی در برابر عمل: سبزها

ایجاد هویتی استوار که به صورت رقابت و نه در جهت مخالفت با حزب سوسیال دموکرات نوین باشد، کلید بقای سبزها است. حزب سبزها می‌تواند برای حفظ اصول اعتقادی خود به انتحار سیاسی دست زند، و رهبران حزب سوسیال دموکرات مانند «ارهارد اپلر»، «اسکار لافونتن» و «ویلی برانت» به حمایت از آرمانهای آنها ادامه خواهند داد. در آغاز قرن حاضر، حزب سوسیال دموکرات مجبور بود بیشتر محتاط باشد. حکومت امپراطوری بسختی می‌توانست وجود آن را تحمل کند و آزادی خواهان آلمان در موقعیتی نبودند که فقط برای حفظ منافع طبقه کارگر مبارزه نمایند. از آنجا که سبزها فاقد انضباطی هستند که حزب سوسیال دموکرات در آغاز قرن و اجدان بود، آنها نخواهند توانست به همان خوبی

علیرغم بی احترامی حساب شده «سبزها» نسبت به سنن پارلمانی - که برای ایجاد هیجان و جلب توجه انجام می‌شود - آنها مانند پیشینیان سوسیالیست خود در «بوندستاگ» و پارلمانهای محلی نسبتاً میانه رو هستند.

که حزب مزبور در زیر فشار تناقضات موجود بین شعار و عمل، به حیات سیاسی خود ادامه داد، عمل نمایند. برای حزب سوسیال دموکرات این امر حائز اهمیت بود که حرکات حزب از خارج هماهنگ بنظر برسد. آنها هرگز اجازه ندادند که منازعات و اختلافات داخلی بر همبستگی و اتحاد حزب در برابر تهدیدات خارج اثر بگذارد.

سبزها برعکس، اختلافات و منازعات داخلی خود را در ملاء عام به نمایش گذاشتند.

با توجه به انتخابات پی در پی که در آلمان غربی برگزار می‌شود، وتیلیا وسیعی که در اطراف آنها صورت می‌گیرد، سبزها، بمنظور بقا در میان همانطور که اسلاف سوسیالیست آنها عمل کردند، باید سیاست های خود را شعارهایشان بیشتر وفق دهند.

حزب سبز می‌داند حمایت هائی که از آن بعمل می‌آید ضعیف و متزلزل است. برخلاف اعلامیه Petra Kelly به این مضمون که: «تحت شرایطی مسئولیت سیاسی ما آن نیست که چون احزاب موجود درگیر بمانیم، جانی برای خود در صحنه سیاست دست و پا کنیم»، سبزها آگاهی دارند اهمیت آنها ناشی از وجود اختلافات مسلکی در صفوف حزب سوسیال دموکرات است، نه دارا بودن پایگاه مستحکم مردمی. نتایج آخرین انتخابات برگزار شده در ناحیه سارلاند به این ترتیب بود که اسکار لافونتن که با برنامه ضداتمی و حفاظت از محیط زیست در انتخابات شرکت کرده بود، اکثریت مطلق را بدست آورد، در حالیکه سبزها با کسب فقط ۲/۵ درصد از آراء انتخاباتی توانستند مجدداً به پارلمان ایالت مزبور راه یابند. نتایج حاصله از انتخابات مارس ۱۹۸۵، مفید آن است که اگر سبزها بخواهند نفوذشان در آکاش واک مردم در برابر فساد احزاب سنتی، رو به زوال نگذارد، باید خود را با فرجه های سیاسی وارده تطبیق داده و موقعیت خویش را تحکیم کنند.

با متحول شدن سبزها از یک نهضت مخالف به یک حزب سبک گروه های گوناگونی که در داخل این نهضت وجود دارند در قالب دو جنبه یکدیگر متحد شده‌اند: «واقع گرایان»، که خواهان رعایت قواعد بازی و اصل سیستم حاکمه فعلی از داخل می‌باشند، و «بنیادگرایان» که مصمم اند با اصل اعتقادی خود خیانت نکنند.

«باقی مانین بصورت یک نهضت و در عین حال حزبی سیاسی» کسانی که در سیستم حاکمه فعلی فراموش شده و تحت ستم می‌باشند، علی‌الذکر همبستگی نسبی گروه های مختلفی که ابتدا حزب را تشکیل دادند، برگزید که سبزها نتوانند از یک نهضت به یک حزب سیاسی تغییر شکل دهند. همچنانکه سبزها به آستانه قابلیت دوام سیاسی نزدیک می‌شوند، ضعف موجود در تشکیلات حزب، برای پاسخ به این سئوال اهمیت فوق العاده می‌یابد. آیا سبزها انتخابات ملی سال ۱۹۸۷ را با موفقیت پشت سر خواهند گذاشت؟ خواهند توانست خود را بعنوان یک نیروی سیاسی ابقاء کنند؟ یا قادر نخواهند ۵ درصد از آراء عمومی لازم را بدست آورند و به این ترتیب در حاشیه نظر آلمان غربی محو و فراموش خواهند شد.

«بنیادگرایان» که جناحی تند رو و افراطی اند، به اقلیتی مزاحم تنزل کرده‌اند که رهبریشان را یک تبعیدی آلمان شرقی بنام «رودلف باهر» به دست دارد. آنها اصرار می‌ورزند که حفظ مدینه فاضله رویائی سبزها، بستگی دارد که آنها از داخل شدن به سیستم سیاسی موجود خودداری کنند. نظرات جنبه الهامی داشته و عمیقاً با مارکسیسم آمیخته است:

«ما باید از سقوط درونی ساختار کهن قدرت استقبال کنیم... و مشروعیت آن مانند برف در آفتاب بهاری ذوب می‌شود با مشارکت پارلمان کمک آن نشتابیم.»

بنیادگرایان خواستار متوقف شدن جریان تحول و توسعه هستند و تحقق این مقصود، پیشنهاد می‌کنند که باید اعتصابات عمومی صورت بگیرد. با تقلید از نظر مارکس مبنی بر مرود بودن تحولات و اصلاحات بورژوازی باهر، از کنار گذاردن برنامه تدریجی برای حفاظت محیط زیست، پشتیبانی کند. بعقیده او کاشتن درخت های جدید بعنوان اقدامی در جهت حفظ جنگل

علاوه بر این، صرفاً ناپودی اجتناب ناپذیر آنها را به تأخیر می اندازد. بنیادگرایان با سوسیالیست های محیطی» که معتقد به «تغییر بنیان های» جامعه از جمله بودی مصرف و تولید از طریق ایجاد: «راهی سوم بین سوسیالیسم و سرمایه داری» می باشند، اتفاق نظر دارند.

این باهرو، در انتقاد از «واقع گرایان» زنده و شدید است و پیش بینی می کند که اگر آنها به روش فعلی خود ادامه دهند «از حزب سوسیال دموکرات زیان روز خواهند بود، زیرا هیچ کس فکر نمی کند که آنها نقش حزب مذکور را در حزب سبزا ایفا کنند».

به عقیده او نمایندگی در پارلمان، صرفاً بهانه ای برای بازیهای سیاسی است. قدرت سبزا از مخالفت همه جانبه با سیستم حاکم ریشه می گیرد که به آنها امکان می دهد، طرفانهای سیاسی و اقتصادی را به سلامت پشت سرگذارند. در نتیجه تماس با سیستم موجود، موجب خواهد شد که «سبزا به عنوان پوچی و اینکه این سیستم، منعکس کننده تصویری از تحولات بوده اند نه مسبب حقیقی آن، نظر تاریخی محکوم شوند».

باهر، با اظهارات خود حتی کاسه صبر پرحرارت ترین اعضای حزب سبزا را نیز لریز کرد. وی در دسامبر سال ۱۹۸۴ در کنگره حزبی اظهار داشت: «این دیدگاه رسمی و تشکیلاتی، نهضت، دولت و جامعه مانند زمان جمهوری وایمار» در کنار یکدیگر قرار دارند و سبزا از همان رویه حزب نازی تبعیت خواهند نمود.

در طرف دیگر بحث پیرامون همکاری یا مخالفت همه جانبه، «آزادی خواهان محیطی» و «واقع گرایان» قرار دارند. گروه اول فکر می کنند که می شود آلمان را ضمن کار کردن در داخل سیستم حاکم، نجات داد به همین جهت ارزش اصلاحات پارلمانی را که گروه های دیگر آنرا تکذیب می کنند، مورد ستایش قرار می دهند، و در عین حال این مفهوم تخیلی را بیان می دارند که «پایه ها» یعنی توده های حزبی باید هدایت کننده اصلاحاتی باشند که دولت بعمل می آید.

واقع گرایان» پیرو فلسفه عملی می باشند و معتقدند که کلید موفقیت های سیاسی پایدار، در گرو قبول مسئولیت و کسب قدرت است، که با توجه به فقدان نیروی مقتدرانه در آلمان، انجام این منظور آسان خواهد بود.

به عقیده جوسکا فیشر یکی از «واقع گرایان» معروف و عضو سابق «سنگ» «هویت سبزا بیش از پیش تضعیف گردیده» و نتیجه این است که چون سبزا «واقعیت ها را کنار گذاشته اند» هیچ گونه اصلاحاتی صورت نگرفته است. بنظر میرسد که رهبری حزب نمی خواهد جهان متحول را بحساب آورد. این به آن معنی است که نه تنها نیروی حزب به هدر خواهد رفت، بلکه هیچ کس نیز فعالانه با سوء استفاده هائی که از آلمان نوین می شود، مخالفت نخواهد کرد.

بهر از سبزا نمی خواهد که اعتراضات خود را کنار گذاشته و سعی کنند که در سیستم حاکم ادغام شوند، بلکه توصیه می کند این حقیقت را دریابند که اگر این اساسی در جهت طرفداری از حکومت پارلمانی، ائتلاف و سازش است.

او می گوید هر کس که بخواهد در این راه سیدی ایجاد کند: «حزب را به ناپودی خواهد کشانید... صرفاً بعنوان یک عامل جدائی و شکاف، و بدون آنکه عامل قدرت نیز بحساب آئیم، ما نخواهیم توانست به حیات سیاسی خود ادامه دهیم».

یکی دیگر از واقعگرایان برجسته بنام اوتوشیلی، مخالفت همه جانبه با سیستم را به این که سبزا را از توافق های سیاسی کنار می گذارد و آنها را محکوم به ناتوانی می کند، مورد اعتراض قرار می دهد. او می گوید فقط با قبول «مذاکرات ناشی از مشارکت با دولت است که حزب می تواند تغییراتی را در جامعه ایجاد کند».

با وجود آنکه «واقع گرایان» تا حد زیادی کنترل حزب را در دست دارند، تلاشهای آنها برای میانه روی، با سخنان بی جا و لغزش های همکاران افراطی آنها مواجه می شود.

مثلاً «کریستیانیکولاس» و «آنتجی ولمر» که هر دو از اعضای بنیادگرای کمیته حزبی هستند نامه ای به اعضای جناح ارتش سرخ (یک گروه تروریستی در آلمان غربی که به زندان طویل المدت محکوم شده اند)، نوشته و اظهار علاقه می کنند که با افراد مزبور «بحث سیاسی» بنمایند. ضمناً پیشنهاد می کنند که آنها را در زندان ملاقات نمایند.

اخیراً سبزا در منطقه «راین لند» ضمن برنامه هایشان به مناسبت انتخابات، پیشنهاد کردند قوانینی که بر اساس آنها تجاوز به عنف منع شده است، لغو گردد. کمیته حزبی بلافاصله برای حذف این قسمت از برنامه اقدام کرد ولی حزب سوسیال دموکرات فرصت را از دست نداد و موضوع را به اطلاع رای دهندگان رسانید.

انتشار خبر بروز چنین وقایعی، پیشرفت هائی را که سایر بخش های حزب با قبول محدودیت های موجود در مشارکت پارلمانی، بدست آورده اند بکلی از بین



می برد. موفقیت های اخیر انتخاباتی حزب سبزا سبب شده است که بسیاری از افراد به خود پسندانه و مغرضانه بودن سیاست مخالفت همه جانبه با سیستم، بی ببرند و عامل اعتدال و میانه روی را در انجام امور حزبی، بکار گیرند. کنگره اخیر حزب سبزا کم و بیش مقررات پارلمانی را رعایت کرد و ۷۰۶ نماینده شرکت کننده در کنگره مزبور، در رفتار خود محتاط و ملاحظه کار بودند.

بطوری که یکی از اعضای پارلمان هامبورگ اشاره می کند: «من از هر رایی که به سبزا داده شود خوشحال می شوم، اما در عین حال از آن بیم دارم که امید رای دهندگان در این باره که سبزا خواهند توانست همه کارها را روبراه کنند، واهی باشد».

بعضی از سبزا با آگاهی روزافزون نسبت به اینکه در مقابل آرائی که بدست می آورند دینی نیز در قبال رای دهندگان دارند، برای آنکه بر سر قدرت باقی بمانند، بسوی جناح سازمان یافته چپ، گرایش پیدا کرده اند. مناظرات میان جناح های حزب سبزا اساساً در ارتباط با دو نوع تاکتیک سیاسی است. اول آنکه آیا ائتلاف با حزب سوسیال دموکرات مطلوب می باشد؟ پاسخ به این سؤال به ویژه ضرورت دارد زیرا از زمان سقوط حکومت اشویت و اعلام احراز اکثریت در جناح چپ حزب اتحادیه دموکراتیک مسیحی» توسط ویلی برانت، حزب سوسیال دموکرات در مورد بسیاری از مسایل به خصوص موضوعات مربوط به محیط زیست و امور دفاعی به چپ گرایش پیدا کرده است. اما حزب سوسیال دموکرات و سبزا تا حدود زیادی نتوانسته اند تشابهاتی را که از لحاظ دکترین بین آنها وجود دارد به امتیاز سیاسی تبدیل کنند، و پیروزیهای حزب سوسیال دموکرات در انتخابات بهار سال ۱۹۸۵ انگیزه آنها را برای کوشش این زمینه تقلیل نیز داده است. اکثریت اعضای حزب سوسیال دموکرات تردید دارند که حزب جدید سبزا بتواند برای آنها شریکی قابل اطمینان باشد. در عین حال بسیاری از سبزا این احساس را دارند که همکاری با حزب سوسیال دموکرات مستلزم سازش هائی است که تمایز بین دو حزب را از بین میبرد و نهایتاً به از دست رفتن هویت جداگانه سبزا منجر می شود.

در نتیجه سبزا در حال حاضر وقت کمی دارند، نظرات افراطی آنها فقط برای عده محدودی از مردم جذابیت دارد، و حتی این گروه نیز چنانچه حزب قادر نباشد اصلاحات واقعی را بمورد اجرا گذارده و یا تغییرات ملموسی ایجاد کند، ممکنست آنرا ترک کنند.

مثلاً در منطقه سارلند، سبزا با اعلام برنامه مخالفت همه جانبه با سیستم حاکم در انتخابات شرکت کردند اما حتی نتوانستند کرسی هائی را

که قبلاً در پارلمان داشتند حفظ کنند. با وجود آنکه رای دهندگان می توانستند در جناح چپ به شخصی مانند اسکار لافونتن رای بدهند، نتیجه آراشان داد که ۹۷ درصد از رای دهندگان سبز، موافق ائتلاف با حزب سوسیال دموکرات می باشند. اگر سبزا بخواهند طرفدارانی داشته باشند که بتوانند روی آنها تکیه کرده و چیزی بیش از یک صدای اعتراض آمیز به حساب آیند، باید بیش از گذشته، انعطاف سیاسی از خود نشان دهند.

سریع ترین راه برای آنکه سبزا، شهرت خود را در جهت تعقیب سیاستی مسئولانه بهبود بخشند، اینست که با حزب سوسیال دموکرات ائتلاف کنند، اما دست زدن به این کار در عین وفاداری به آرمان های حزبی، کار ساده ای نخواهد بود.

رهبران حزب سوسیال دموکرات اصرار می کنند که اگر سبزا می خواهند در سیستم سیاسی پذیرفته شوند، باید سیاست مخالفت همه جانبه را کنار گذارند

و در تلاش برای یافتن پاسخ‌های واقع‌بینانه، هر چند ناقص، برای مشکلاتی که آلمان با آنها روبرو می‌باشد با دیگران مشارکت کنند. همانطور که اسکار لافونتن به آنها تذکره داد، از پافشاری سبزه‌ها برای اجرای برنامه‌های افراطی، فقط دموکرات‌های مسیحی بهره‌بردار می‌کنند. با ذکر اظهارات طعنه‌آمیز زیمرن، وزیر کشور آلمان به این عنوان: «آنها تظاهرات می‌کنند، ما حکومت می‌کنیم» لافونتن، از سبزه‌ها خواست تا حزب سوسیال دموکرات را ترغیب کنند که از قدرت خود برای اجرای اصلاحات استفاده نماید.

اگر سبزه‌ها خود را به داشتن نوعی نقش مشورتی محدود نکنند، بنظر لافونتن حزب آنها «موجودیت خود را به ناتوانی سیاسی تبدیل خواهد کرد».

«بنیاد گرایان» مخالف با هرگونه همکاری، بویژه با حزب سوسیال دموکرات هستند، زیرا برای حفظ «عضویت» حزب، اهمیت بسیار قائلند. آنها سیاست را، هم بخودی خود، و هم از جهت لزوم اتحاد با قدرت‌های فاسد، فسادآور می‌دانند.

در برنامه سبزه‌ها تعهد شده است که این حزب «در دولتی که راه مخرب رهبری بن را تعقیب کند، مشارکت نخواهد داشت». بنیادگرایان همچنین می‌افزایند احزاب حاکم باید مجبور شوند «اشفتگی‌هایی را که خود موجب آن بوده‌اند برطرف نمایند».

آنها می‌گویند عدم همدستی آنها در مشکلاتی که برای آلمان فراهم شده، در حقیقت یکی از عواملی است که رای‌دهندگان را بطرف آنها جلب کرده است. همکاری با سیستم حاکم در حل مشکلات نه تنها به خیانت به اصول حزبی ختم خواهد شد، بلکه سبزه‌ها را گرفتار نیز خواهد کرد و اگر راه‌های اعمال شده به نتیجه نرسد، با رقصینی از مسئولیت‌ها را نیز بردوش آنها خواهد گذارد.

اما از طرف دیگر، اگر آنها در حاشیه دور از ماجرا باشند، وقتی که ساختار قدرت فعلی سرانجام فرو ریزد، در هرج و مرج انقلاب، سبزه‌ها تنها جایگزین معصوم خواهند بود. بنابراین با هر دو جناح او همکاری را فقط به این شرط قبول می‌کنند که «در حقیقت مسئله فلج کردن دولت از طریق ائتلاف، مطرح باشد».

«واقع‌گرایان» برعکس مرتبط بودن قدرت و مسئولیت را با یکدیگر می‌پذیرند و این نکته را نیز قبول می‌کنند که اگر سبزه‌ها بخواهند در سیر تحولات آلمان غربی نقشی داشته باشند باید موانع تحمیلی موجود در سیستمی را که سعی بر اصلاح آن دارند، بپذیرند. به همین سبب چنین حرکتی را در سطح ملی، در برابر حزب سوسیال دموکرات آغاز کرده‌اند. اولین آزمایش همکاری در ژانویه سال ۱۹۸۴ شروع شد. در این تاریخ «هولگر بورنر»، رئیس ایالت هسن با اکراه و بطور غیررسمی با سبزه‌ها ائتلاف کرد. این طرز همکاری و برخورد واکنشی مناسب بانظر رای‌دهندگان درباره سبزه‌ها بود: در سپتامبر ۱۹۸۲ آنها ۸ درصد از آراء عمومی را بدست آوردند.

یکسال بعد این رقم به ۵/۶ درصد تنزل کرد. حزب سوسیال دموکرات با این گمان که شریک آینده اشان یعنی سبزه‌ها، متزلزل و بی‌ثبات می‌باشند به قبول پیشنهاد همکاری با آنها تمایلی نداشت.

اما موقعیت سیاسی در هسن و این نگرانی که امتناع از همکاری با سبزه‌ها عوامل جناح چپ حزب مزبور را تقویت خواهد کرد، برای بونر راه دیگری جز همکاری با سبزه‌ها باقی نگذاشت.

با وجود آنکه هر دو شریک در مورد ترتیبات موجود، مظنون بودند معذک توانستند با همکاری یکدیگر، در مورد تخلیه فضولات اتمی و افزایش راه‌های مخصوص عبور و مرور دوجرخه، مقرراتی وضع کرده و در مورد بهبود محیط زیست پیش‌بین‌هایی بعمل آورند. اما وقتی حزب سوسیال دموکرات با هماهنگی اتحادیه دموکراتیک مسیحی، اجازه تأسیس یک نیروگاه اتمی جدید را صادر کرد، این ارتباط قطع شد و سبزه‌ها که احساس کردند به یکی از اصول اساسی مورد اعتقاد آنها خیانت شده است، بشدت خشمگین گردیدند. این همکاری، آنها را ناگزیر ساخته بود که یا موضع حزب سوسیال دموکرات را بپذیرند و به این ترتیب مرام عقیدتی خود را زیر پا گذارند یا آنکه به بودجه ایالت هسن که خودشان در تهیه آن دخالت داشتند و تا آن زمان نمونه‌ای از همکاری بین حزب سوسیال دموکرات و حزب سبزه‌ها بود، رای مخالف بدهند. سبزه‌ها تصمیم گرفتند که راه دوم را انتخاب نمایند اما این تصمیم به اتفاق آراء اتخاذ نشد.

مسئله ائتلاف کماکان منبع و موجد برخوردهای تلخ در داخل حزب است. سبزه‌ها در کنگره سال ۱۹۸۴، تصمیم گرفتند برای همیشه این مسئله را حل کنند اما از پیدا کردن راه حل قاطعی در این باره عاجز ماندند. لذا نمایندگان شرکت‌کننده در کنگره تصمیم گرفتند که نباید با حزب سوسیال دموکرات در سطح ملی ائتلاف کرد مگر آنکه مجبور به این کار شوند، اما در سطوح محلی و منطقه‌ای می‌توانند در صورت تمایل با حزب سوسیال دموکرات همکاری داشته باشند.

این راه حل خیلی زود در معرض امتحان قرار گرفت. در اکتبر ۱۹۸۵ سبزه‌ها تصمیم گرفتند که در ایالت هسن رسماً با حزب سوسیال دموکرات ائتلاف کنند و بموجب آن بطور کامل در مسئولیت‌های دولت سهیم باشند. برای نشان دادن مشارکت کامل، قرار بر آن شد که جوسکا فیشر بعنوان وزیر محیط زیست در هیات دولت عضویت یابد. این اقدام موجب برپا شدن جنجال و سروصدا

سبزه‌ها عقیده دارند: «ما باید از سقوط درونی ساختار کهن قدرت استقبال کنیم و وقتی مشروعیت آن مانند برف در آفتاب بهاری ذوب می‌شود، با مشارکت پارلمانی به کمک آن نشتانیم».

در تمام محافل گردید. اتحادیه دموکراتیک مسیحی بونر را متهم به همکاری کسانی کرد که بزعم آنها «مخالفان متعصب اقتصاد آزاد و نظام اجتماعی آلمانی می‌باشند. صاحبان صنایع بزرگ تهدید کردند که دارائی‌های خود را بلوکه کرد و احتمالاً عملیات خود را به مناطق دیگر منتقل خواهند ساخت.

این ائتلاف، استراتژی رهبری حزب سوسیال دموکرات را برای بدست آوردن اکثریت در انتخابات سال ۱۹۸۷ مختل کرد، زیرا چپ‌های میانه رو، بدون هلموت کهل را مورد حمله قرار دادند.

بالاخره اعضای حزب سبز در بن و همچنین بنیادگرایان، از همکاری فیشر دولت هسن ابراز انزجار کردند. رهبران ملی سبزه‌ها از سبزه‌های هسن تقاضا کردند که توافق خود را با مقامات مذکور لغو نمایند. اما در کنگره حزبی، این خواست آنها مورد قبول واقع نشد و توافق مزبور توسط کنگره به تصویب رسید. با وجود آنکه ما نمی‌دانیم که دولت بونر - فیشر چه موفقیتی‌هایی را در آینده بدست خواهد آورد، پیش‌بینی هرج و مرج اقتصادی، مبالغه‌آمیز بنظر می‌رسد. در عمل سابقه سبزه‌ها در پارلمان نسبتاً خوب است. اقدامات آنها عمدتاً منطقی است. گاهی توام با رجزخوانی و خشم می‌باشد.

بهرحال ائتلاف هسن چهار حزب دیگر آلمان غربی را مجبور خواهد کرد که موضع خود را صریحاً مشخص کنند. اگر سبزه‌ها بتوانند همکاری سیاسی دیگران خود را به اتخاذ موضع واحدی وادار سازند، حرکت اخیر در جهت همکاری با بونر، هسن، برای خود آنها بی‌فایده نبوده است.

دومین عامل برخورد و اختلاف بین بنیادگرایان و واقع‌گرایان «اصل نوبت بودن» است. برطبق این اصل، سبزه‌ها معتقدند که بمنظور تحکیم پیوند با رای‌دهندگان و نیز مخالفت با سیستم پارلمانی، اعضای حزب که در پارلمان عضویت دارند هر دو سال یکبار باید عوض شوند. برطبق این اصل نمایندگان در پارلمان تعهد می‌کنند که فقط نیمی از چهارسال دوره نمایندگی را بعبور نمایند. مجلس خدمت کنند و برای نیمه دوم، کرسی خود را به یکی از افراد تازه نفس از طبقه «پایه‌ها» یعنی توده‌های حزبی تفویض کنند. کوتاه بودن دوره نمایندگی موجب می‌شود که هیچ یک از نمایندگان عضو حزب سبز فرصت جاذبه‌های عالم سیاست نشود و اصول حزبی را قربانی منافع کوتاه مدت خود ننمایند. ضمناً رعایت «اصل نوبتی بودن» یعنی گردش مقام نمایندگی مجلس بین افراد حزب، سبب می‌گردد که خواست‌های مردم به نحو بهتری در پارلمان منعکس و ارائه شود.

مشکلات سبزه‌ها با سیستم حکومتی آلمان بسیار زیاد است. اول آنکه ورسم برخورد با یک سیستم متشکل سیاسی چیزی نیست که بتوان سبزه‌ها فراگرفت. در احزاب قدیمی یک نماینده جدید پارلمان باید حداقل یکسال انتظار بکشد تا به او اجازه داده شود که در یک اجلاس پارلمانی سخن بگوید.

سال اول عضویت او به آموزش آئین کار پارلمانی، خدمت در کمیته واحراز موقعیتی در سلسله مراتب حزبی اختصاص دارد. در مورد سبزه‌ها برعکس است، بآنکه آنها بر اساس اصول کلی خود، بادیوان سالیاری مخالف باشند تمام اعضای حزب که به عضویت پارلمان درمی‌آیند بلافاصله دست کار ایراد سخنرانی و یا تهیه طرح قوانین می‌شوند.

بی‌تجربگی آنها موجب می‌شود که نتایج چشمگیری عایدشان نشود. تقسیم چهارسال دوره نمایندگی بین دو نفر، به این ترتیب است که کسی که قرار است در نیمه دوم جانشین نماینده اصلی باشد در دو سال اول بر کار نماینده سابق بعنوان ناظر، نظارت می‌کند و بعد که دو سال دوره تصدی نماینده اصلی به آن رسید، فردی که بعنوان ناظر با او همکاری داشته است جای وی را اشغال می‌کند.

و نماینده اصلی هم بعنوان مشاور به همکاری خود با او ادامه می‌دهد. اما صرف نظر از آنکه نقل و انتقال این افراد و جایگزینی آنها به سادگی وبدون این مشکلات صورت نمی‌گیرد، حضور هم زمان دو نفر که از نظر سیاسی ضعیف و بی‌تجربه می‌باشند، سبب افزایش تشنج و سردرگمی می‌شود. همانطور که روزنامه اشپیگل مورخ آوریل ۱۹۸۴ نوشت: «بجای ۲۷ سیاست مدار دو نفر حاضر ۵۴ نفر در بن حضور دارند که به بارقابت بی‌رحمانه بشدت یکدیگر را آزارزند».

در عمل از آ سدی سمت نمایندگی پارلمان، نمایندگان اصلی، نظر

دستی بودن دوره عضویت را - رد می کردند و مدعی بودند که رعایت یک چنین نسلی به انسجام و کارائی حزب لطمه وارد می کند. هرچند این استدلال، مورد توجه توده های حزبی و افرادی که قرار بود برای دوره دوساله دوم جانشین آنها شوند واقع نگردید.

اگر بخاطر توجه زیاد مردم به حزب جدید و اولین گروه از رهبران آن یعنی «بنا کلی»، «گرت باستیان» و «اتوشیلی» نبود، اعضای حزب احتمالا می توانستند راه حلی در این مورد پیدا کنند.

گزارش های مطبوعاتی که بهیچ وجه با اهمیت حزب تناسب ندارد و بیشتر ربط باین سه ستاره سیاسی می باشد، موجب حسادت همکاران آنها شده، ضروری که مدعی هستند که خانم کلی و همکارانش عملا هیچ کاری انجام داده اند. این سه نفر نیز به تلیخی مقابله به مثل نموده و طرفداران خود را از رده خطر ساختند. تعهد آنها به «همکاری وهم مسلکی» و تصمیمشان بر اینکه نگارند واقعیات سیاسی آنها را از مردم جدا کنند، در میان مناقشات و برخوردهای داخلی به پایان رسید.

با وجود آنکه خانم پتراکلی، هلموت کهل رابه تعقیب رویه ای که منتهی به «مران دانسی» شده است متهم کرد، در حقیقت چنین توصیفی در مورد وضعیت حزب خود او در بوندستاگ، بیشتر مصداق دارد.

سبزه های این وعده خود وفا کردند که چیزی را از مردم پنهان نکنند و روزنامه ها ملو و روزنامه های مربوط به محاکمات داخلی در حزب آنها بوده است. در ژانویه ۱۹۸۴ گرت باستیان اعلام کرده که تفاهم بین او و همکارانش غیر ممکن است، با ضرورت نماینده ای مستقل عمل خواهد کرد.

باستیان که سابقا مقام ژنرالی داشت و بعنوان اعتراض به نوسازی ساختار هسته ای، از سمت خود استعفا کرده بود، موفق شده بود در حزب سبزه ها جایگاه ایجاد کند. خروج او از حزب به آن معنی بود که سبزه ها برای آنکه بصورت یک حزب متشکل سیاسی باقی بمانند، از حداقل لازم برای حضور در پارلمان فقط یک نماینده بیشتر داشتند. اگر این یک نماینده را نیز از دست بدهند، قدرت خود را بطور کامل از دست خواهند داد و قادر نخواهند بود در تهیه لوایح قانونی برای گیری شرکت کنند و از لحاظ ایراد سخنرانی در بوندستاگ نیز با محدودیت هائی مواجه خواهند شد. خروج باستیان از حزب وضعیت وخیم قبلی را نیز تیز کرد و انتظاری که انتظار داشتند کنگره حزب در آوریل ۱۹۸۴ اوضاع را بحال حزب را بهبود بخشد مایوس گردیدند.

حزب سبزه ها با عدم طرح مسایل مورد اختلاف از قبیل «اصل نوبتی بودن نمایندگی مجلس» و ائتلاف با حزب سوسیال دموکرات، از رویا روتی و برخورد با یکدیگر اجتناب کردند و با انتصاب یک کمیته حزبی که همه اعضای پارلمان تشکیل می دادند توجه مردم را بخود جلب نمودند. با آنکه زنان در صحنه سیاست آلمان غربی فعال هستند، کادر رهبری احزاب قدیمی را مردان تشکیل می دهند. با قرار دادن حزب خود تحت هدایت زنان، سبزه ها بار دیگر توجه ملت آلمان را بسوی خود معطوف داشتند و در بوندستاگ نیز تکانهائی ایجاد کردند. تسویه با عدم تصویب این اقدام آنها موجب تفرقه از لحاظ جنسیت بوده و به طرز حزبی ارتباط نداشته است.

بسیاری از ۲۷ عضو اصلی بوندستاگ از «پایه ها» - توده های حزبی - فراموشند که مأموریت آنها را برای عضویت در پارلمان تمدید کنند، که از این میان فقط اتوشیلی که در زمینه «ماجراجوی فلیک دارای اطلاعاتی می باشد ۷۰ درصد آراء لازم را برای ادامه نیمه دوم چهار سال مدت نمایندگی پارلمان بدست آورد و به بوندستاگ مراجعت کرد و بقیه کسانی که قرار بود برای نیمه دوم بهار سال جای همکاران خود را در پارلمان اشغال کنند، همگی کار خود را از ماه مارس ۱۹۸۵ در پارلمان آغاز کردند.

هر چند این امر پیروزی برای بنیاد گرایان محسوب می شود، بطور کلی در این باره اتفاق نظر وجود دارد که در انتخابات عمومی بعدی نمایندگان سبزه ها مانند نمایندگان سایر احزاب مدت چهار سال را که مرسوم و معمول می باشد، در عضویت پارلمان باقی خواهند ماند. کمیته حزبی که همه اعضای آنرا زنان تشکیل می دهند، از اصل «نوبتی بودن» پشتیبانی کرده است و این به آن علت است که اولاً آنها اعضای افراطی حزب هستند و ثانیاً بسیاری از آنان درگیر مسؤلیت های سیاسی و مسؤلیت های خانوادگی می باشند و بدیهی است که این فشار را فقط برای مدتی کوتاه می توانند تحمل کنند. «اصل نوبتی بودن نمایندگی پارلمان» به آنها کمک کرده است که بدون رها کردن مسؤلیت های خانوادگی ضمناً بر سر قدرت نیز باقی بمانند. به بهای از بین رفتن انسجام و کارائی حزب، سبزه ها توانستند به هدف های خود برای وارد ساختن زنان در سلسله مراتب حزبی توفیق یابند.

نتیجه:

سبزه ها برای حل و فصل مشکلات و مسایل داخلی خود فرصت زیادی ندارند. حزب سوسیال دموکرات تجدید سازمان نموده و با الهام از موفقیت هائی که در انتخابات بهار سال ۱۹۸۵ کسب کرده توانسته است برای مخالفت با حزب اتحادیه دموکراتیک مسیحی ابتکار عمل را در دست گیرد.



سبزه ها نتوانستند در برابر مشکلات واکنش از خود نشان دهند. در کنگره حزبی ژوئن ۱۹۸۵ از برقراری سازش بین «بنیاد گرایان» و «واقع گرایان» عاجز ماندند و در عوض اعلام کردند که «تمامی طبقات از مخالفین تا اکثریت مطلق» می توانند برای اجرای اهداف حزبی در پارلمان بکار گرفته شوند. بعضی از آنها حتی نمی خواهند که این مشکل را برطرف کنند.

جومولر یکی از اعضای پارلمان ادعا کرد که «امتزاج و اختلاط بنیادگرایی و واقع گرایی» همان چیزی است که موجب جذابیت حزب ما بوده است و فقط همین ترتیب است که اعتبار ما را تضمین می کند. با آنکه قابلیت انعطاف سبزه ها آنها را قادر می سازد که در سطح ملی بخوبی عمل کنند (زیرا هر یک از جناح های این حزب می تواند به نحو مقتضی و مستقل از سایرین اقدام کند) نداشتن استراتژی سیاسی آنها را در مواضع دفاعی قرار داده است. به سبزه ها امکان داده استدهای سیاسی داده نمی شود زیرا اینطور شهرت یافته اند که از نظر سیاسی غیر مسئول هستند و بنابراین شرکای بالقوه به آنها اعتماد نمی کنند.

سبزه ها هر قدر غیر قابل اعتماد باشند احزاب قدیمی از وجود آنها بعنوان یک نیروی مسئول منتفع می شوند، زیرا آنها می توانند وظیفه مهم را انجام دهند. اول آنکه تا اندازه ای روح حیات در کالبد سیاست آلمان غربی می دمند. حتی «هانس ایل» که در زمان حکومت هلموت اشمیت مقام وزارت دفاع را عهده دار بود و با ائتلاف با سبزه ها شدت مخالفت می کرد، اذعان کرده است که «من نیز حزب سبزه ها را دارای قوه ابتکار و اندیشه میدانم. من این جسارت را نداشتم که در جوانی در پارلمان حضور یابم اما سبزه ها این جرات را دارند». دوم اینکه وجود سبزه ها وفاداری عوامل افراطی را که ممکن بود در صورت نبودن حزب مزبور سیستم دموکراتیک را بطور کلی انکار نمایند، تضمین می کند. بویژه گروه های تروزیستی در مقایسه با دهه ۱۹۷۰ کمتر فعال بوده اند. همانطور که بیسمارک دریافت که بهای سرکوبی سوسیال دموکرات ها خیلی سنگین بوده است، امروزه نیز احزاب قدیمی این نکته را تشخیص داده اند که جذب عوامل تندرو و افراطی به داخل سیستم، موثرتر از رویارویی با آنها برای از بین بردن خطرات و تهدیدات ناشی از وجودشان می باشد.

حضور سبزه ها در پارلمان به «شکاف نسلی» که امروز بویژه در آلمان وجود دارد، جنبه اصولی داده است. بطوریکه اشمیت سوسیال دموکرات اظهار می دارد: «بعضی ها فرزندان خود را در میان سبزه ها می بینند». بسیاری از جوانان آلمانی از سیستم رنجش های مبهمی پیدا کرده اند، لذا مزایائی که «معجزه اقتصادی» برای خواران و برادران مسن تر آنها فراهم کرده بود، برای آنها مفهوم ندارد.

سبزه ها خصومت این جوانان را در چهارچوب روش های سازمان یافته دولتی سوق داده و به این ترتیب از غیر قابل کنترل شدن آنها ممانعت بعمل آورده اند. هرچند، تا زمانی که سبزه ها روش مشخصی برای عملیات خود بوجود نیاورده اند، مجاهدت ها و آرمان گرایی آنها نتایج مثبتی بیار نخواهد آورد.

درین سبزه ها آثار سرخوردگی دیده می شود. احساس کلی آنها پس از شکست در انتخابات راین لند در مه ۱۹۸۵ این بود: «دیگر سبزه بودن موجب شادمانی نیست». مسئله اینست که آیا سبزه ها که با انهمه نیرو به پارلمان وارد شدند از خاطره ها محو خواهند شد و آیا آنها قادر خواهند بود که برای برقراری توازن بین اصول و فلسفه عملی راهی پیدا کنند؟ تصمیم به تشکیل ائتلاف در هسن با وارد کردن یک وزیر از حزب سبز در هیأت دولت، مبین اولین قدم در جهت بقای سیاسی سبزه ها است. سبزه های ایالت هسن با نادیده گرفتن تقاضای همکارانشان در بن مبنی بر ممانعت کردن از ائتلاف فیشر با مقامات دولتی، نشان دادند که حداقل بعضی از آنها می آموزند چگونه سازش کنند و ضمناً به اصول اساسی حزبی که مبتنی بر حاکمیت اراده توده ها است خیانت نوزندند.